

- ۱۵- محمد بن احمد بن محمد، مقاصد السالکین، این برگهای پیر، مقدمه و تصحیح نجیب مایل هروی، تهران، نشر نی، ۱۳۸۳.
- ۱۶- مستملی نجاری، ابو ابراهیم اسماعیل بن محمد، شرح التعرف لمذهب التصوف، با مقدمه و تصحیح محمد روش، انتشارات اساطیر، ۱۳۷۳.
- ۱۷- المروزی قطب الدین ابوالمظفر منصور بن اردشیر، مناقب الصوفیه، مقدمه، تصحیح و تعلیق نجیب مایل هروی، انتشارات مولی، ۱۳۶۲.
- ۱۸- مولوی جلال الدین محمد، مثنوی و معنوی، به تصحیح نیکلسون، تهران، انتشارات بهزاد، ۱۳۷۵.
- ۱۹- نصر سید حسین، آموزه های صوفیان، حسین حیدری و محمد هادی امینی، قصیده سرا، ۱۳۸۲.
- ۲۰- ویور مری جو، درآمدی به مسیحیت، حسن قنبری، قم، مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب، ۱۳۸۱.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

منابع فارسی و عربی

- ۱- قرآن کریم.
- ۲- الاوزجندی ابومنصور عثمان بن محمد، مَرْتَع الصَّالِحِينَ و زاد السالکین، این برگهای پیر، تصحیح و تعلیقات نجیب مایل هروی، تهران، نشر نی، ۱۳۸۳.
- ۳- بوركهارت تیتوس، درآمدی بر آیین تصوّف، یعقوب آژند، انتشارات مولی، ۱۳۷۴.
- ۴- چیتیک و.سی.، راه عرفانی عشق، شهاب الدین عباسی، تهران، نشر پیکان، ۱۳۸۵.
- ۵- رازی نجم الدین، مرصاد العباد، به اهتمام محمّد امین ریاحی، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۴.
- ۶- زرین کوب عبدالحسین، ارزش میراث صوفیه، تهران، مؤسسه انتشارات امیرکبیر، ۱۳۷۷.
- ۷- سهروردی شهاب الدین، عوارف المعارف، عبدالمؤمن اصفهانی، به اهتمام قاسم انصاری، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۴.
- ۸- شیمیل، آن. ماری، ابعاد عرفانی اسلام، عبدالرحیم گواهی، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۴.
- ۹- غزالی ابی حامد محمد بن محمد، منہاج العابدین الی رب العالمین، عمر بن عبدالجبار، مقدمه و تصحیح احمد شریعتی، تهران مؤسسه انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۵.
- ۱۰- قشیری ابوالقاسم، رساله قشریه، ترجمه و تصحیح بدیع الزمان فروزانفر، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۷.
- ۱۱- کاشانی عزالدین محمود، مصباح الهدا و مفتاح الکفا، مقدمه و تصحیح عفت کرباسی و محمدرضا برزگر خالقی، تهران، انتشارات زواره، ۱۳۸۲.
- ۱۲- کاشفی ملاحسین، لبّ لباب مثنوی، به اهتمام و تصحیح سید نصرالله نقوی، با مقدمه سعید نفیسی، تهران، انتشارات اساطیر، ۱۳۷۵.
- ۱۳- الکلابادی ابوبکر محمد، التعرف لمذهب اهل التصوّف، بیروت، دار صادر، ۱۴۲۷ (۲۰۰۶م).
- ۱۴- لاهیجی شمس الدین محمد، مفاتیح الاعجاز فی شرح گلشن راز، با تصحیح محمّد رضا برزگر خالقی و عفت کرباسی، تهران، انتشارات زواره، ۱۳۷۸.

14- Lossky Vladimi, The Mystical Theology of The Estren Church, Cambridge and London, James Clark and Co.L.T.D, 1975.

15- Louth Andrew, «Prayer», Enc. of Christianity Theology, Vol.3, J.Y, Lacoste (ed.), James And London, Routledge, 2005.

16- Metron Thomas, Contemplation in a Wolrd of Action, London, Groge Allen and Unwin LTD, 1971.

17- Nasr S.H, «The Heart of The Faithful is the Throne of the All- Merciful », Paths to The Heart... .

18- Nicephorus of The Solitary, Writings From The Philikalia,

19- Nikiphoros the Athomite, «Desending with the Breath», Not of This World,... .

20- O'Brien Eltm\er, Varieties of Mystic Experience, NewYork, A Mentor-Omega Book 1965.

21- Rossi Vincent, «Presence, Participation, Performance: The Remembrance of God In The Early Hesychast Fathers», Paths to the Heart... .

22- Samsal Peter, «A Unity with Distinctions: Parallsim the Thought of St. Grogery Palams and Ibn Arabic», Paths to the Heart... .

23- Simeon The New Theologin, Writings Frome The Philokalia... .

24- Smit Margaret, The Ways of The Mystics (A Eearly Christian Mystics and The Rise of The Sufism, London, Sheldon press, 1976.

25- ? , «The Way of a Pilgrim», Not of This World,... .

پرتال جامع علوم انسانی

- 1- ? , (A Monk of The Eastern Church), Orthodox Spirituality, London, Spck, 1978.
- 2- Alfeyer Hilarion, St. Symeon The New Theologin and Orthodox Tradition, New York, Oxford University press, 2000.
- 3- Bowker John(ed.), The Oxford Dic.of World, New York, Oxford, 1999.
- 4- Callistus and Ignatius, «Direction to Hesychasts», Writings From The Philokalia on Prayer of The Heart, Trans.by E.Kadlousky and G.E H.Palmer, London, Faber and Faber 3 Queen Square, 1973.
- 5- Chittick W.C, «On the Cosmology of Dhikr», Paths to the Heart», J.S., Cutsinger(ed.), World Wisdom, 2003.
- 6- Chittick W.C, Sufism. A short Introduction, Oxford, One World pub., 2003.
- 7- Cororna Danald, «Spiritual Guidance», Christian Spirituality, Bernard McGinn and John Meyendorff(ed.), Rotledge, 1986.
- 8- Colosimo Jean- Francois, «Hesychasm», Enc. of Chistianity Theology, J.Y.Lacoste(ed.), Vol.2, New York, Routledge, 2005.
- 9- Cutsinger J.S, «Hesychia: An Orthodox Opening to Esoteric Ecumenism» ,Paths to The Heart: Sufism and The Christian East, J.S Cutsinger(ed.), World Wisdom, 2002.
- 10- Fanning Steven, Mystics of The Christian Tradition, London and NewYork, Routledge, 2002
- 11- Gregory of Sinai, «The Teacher», Not of This World, J.S.Cutsinger(ed.), World Wisdom, 2003.
- 12- Gregory of Sinai, Writings From The Philokaia...
- 13- Henry Gray, «St Seraphim of Sarov in Sufic Perspective», Paths to The Heart,

تفاوت عمده دیگر عرفای مسیحی با اسلام در این است که یکی از شرایط ورود به گروه‌های رهبانان و مقدمه رسیدن به مرحله خداگونگی، چه در دوره آباء بادیه نشین و چه در دوره آباء هسوخیا تجرد و دوری از خانواده بود. راهب‌های متأهل در هنگام اقبال به رهبانیت از زن و بچه خود جدا می شدند. در حالی که در تصوف به خاطر تأکید شریعت و سنت در اسلام بر ازدواج، به جز در موارد استثنایی، زندگی در خانقاه به هیچ وجه مستلزم تجرد نبوده است و صوفیان مسلمان در عین آن که در خانقاه‌های خویش به طاعت و ریاضت اشتغال داشته‌اند تأهل نیز اختیار می کرده‌اند و زن و فرزند را مانع از وصول به حق نمی‌شمرده‌اند.

همان طوری که در موضوعات مطروحه در این مقاله مشاهده شد، تعالیم اسلام در این موارد بسیار منسجم و منظم است. پدر معنوی در مسیحیت امروزی بسیار متأخر است و فقط در قرون معاصر ما چیزی شبیه سلسله در عرفان ارتدکس روسی می‌بینیم. در حالی که حجم زیادی از کتب صوفیه در رابطه با آداب مرید و مراد و نسبت نامه معنوی است.

در مورد «ذکر» نیز با وجود تشابه عمیق بین این دو، اختلاف عمیقی نیز وجود دارد، ذکر در مسیحیت بیشتر عملی است و ما کمتر مباحثی در باب جهان‌شناسی ذکر در کتاب فیلوکالیا می‌بینیم. در آنجا بیشتر تأکید بر خود عمل ذکر است. در حالی که در اسلام جهان‌شناسی و معرفت‌شناسی ذکر حجم زیادی از تعالیم صوفیه را به خود اختصاص می‌دهد. همچنین در مسیحیت هسوخیا بر ذکر خود «عیسی» تأکید می‌شود اما در عرفان اسلامی حتی بیشتر از اسماء و صفات دیگر خدا بر روی کلمه «الله» تأکید می‌شود.

نبرد نیروهای خوبی و بدی است و مرتبه باطنی قلب مختص خداوند است. همان جاست که به صورت الهی و محل حضور الهی است، و سوسه شیطانی در آنجا راه ندارد. کاملاً پاک و بی نقص است. راه صیقل و طهارت قلب و راه ورود به بخش‌های عمیقتر آن به وسیله ذکر است. در دو طریقه، از این امر به سفر و طریق یاد می‌شود. لذا سیر و سلوک باطنی چیزی جز طی طریق برای ورود به بخش‌های عمیقتر قلب با ذکر نیست. همچنین این سیر و سلوک معنوی باید مطابق تعالیم و فرامین و در چارچوب دین اصیل باید انجام شود.

پیر یا پدر معنوی: در هر دو، بر نقش معنوی پیر تأکید می‌شود، که بدون دستگیری او امکان رسیدن مرید به مقصد تقریباً محال است. نقش حیاتی پیر، طوری است که هیچ تعلیم و مطالعاتی نمی‌تواند جانشینی برای تماس مستقیم با معلم زنده باشد.

رابطه بین مرید و مراد بر ارادت قلبی و تسلیم محض مرید بر مراد استوار است. باید مرید اراده خود را در اختیار مراد قرار دهد و اراده و کلام مراد را کلام و اراده خدا بداند. پیر نیز همچون پدر ارشاد و هدایت و تربیت معنوی سالک را تا رسیدن به مقصد یاری نماید. اعتقاد به سلسله معنوی نیز از اعتقادات مشترک می‌باشد که در خارج از آن زنجیره امکان رسیدن به نجات و معرفت ممکن نیست.

ذکر: ذکر در هر دو طریق راه ورود به قلب، مقصد عرفاست. ذکر فقط منتره صرف نیست بلکه مواجهه با شخص است که در آن ایمان و اعتراف صریح به ایمان است. موضوع ذکر (الله و عیسی) جامع اسرار وجود مخفی و آشکار است. مهمترین ذکر، ذکر قلبی است و نهایت ذکر نیز یکی شدن ذکر، ذاکر و مذکور است که امری موهبتی است. در هر دو اعتقاد به سه کمک یا وسیله (یکی باطنی یعنی پیر و پدر معنوی و دومی استفاده از تسبیح و سومی کنترل تنفس جهت تمرکز) است و ذکر با دم و بازدم هماهنگ می‌شود. در هر دو کیفیت بدن در هنگام ذکر به یک شکل و بسیار شبیه هم است. اما با وجود تشابهات زیاد می‌توان اختلافات اساسی نیز بین این دو دید:

تعالیم صوفیه بسیار گسترده و منظم‌تر از عرفان ارتدکس شرقی و حتی مسیحیت است. عرفان ارتدکس عرفانی کاملاً زاهدانه و عملی است و به خاطر سایه سنگین گناه نخستین در مسیحیت، بیشتر تعالیم آنها، و به خصوص در ارتدکس و عرفانش، در رابطه با راه نجات و زدودن اثر این گناه است، در حالی که در تصوف اسلامی مقصد عرفان و معرفت است و انسان با طی اسفار معنوی به معرفت و درجه حق یقین می‌رسد.

می‌توانند به نجات برسند. اسلام در حقیقت با اعتقاد به حقیقت مشترک تمامی ادیان یک سیر تکاملی برای ادیان در طول تاریخ خطی در نظر می‌گیرد که خود در مرحله کمال آن خط قرار گرفته است. لذا در اسلام راه گفتگو باز است. ولی اصول اعتقادات جزمی در ادیانی مثل مسیحیت و اسلام (ثلیت و توحید) در همان شروع، راه را بر گفتگو می‌بندد. تنها راه برای شروع و ادامه گفتگو و پرفایده‌ترین اساس برای درک متقابل آنها نه از طریق مباحث کلامی و جزئی بلکه در زبان مشترک این دو یعنی عرفان و به خصوص بین دو طریقه معنوی هسوخیا و تصوف است. که در قلب هر دو سنت یافت می‌شود. برای اثبات این مدعا کفایت بین دو نماینده این دو طریقه یعنی ابن عربی و گریگوری پالاماس گفتگو برقرار کنیم که حتی در مورد جزئی‌ترین و متناقض‌آمیزترین آموزه دو دین (ثلیت و توحید) نیز با وجود تعبیرات متفاوت اختلاف زیادی مشاهده نمی‌شود. هر دو بین ذات و صفات خدا تمایز قائل اند و ذات خدا را ناشناختنی می‌دانند. پالاماس ثلیت را طوری بیان می‌کند که هر کدام از آنها (پدر، پسر و روح القدس) جنبه متمایزی از وجود الهی را بیان می‌کنند و در نهایت انسان با نیروهای خدا که نه جدای از خدا و نه عین ذات خدایند ارتباط دارد که در تعبیر ابن عربی اسماء و صفات الهی هستند که غیر از ذات خدایند.

با رجوع به مباحث مطرح در این مقاله، نزدیکی این تعالیم پر واضح است. طوری که بعد از ملاحظه این تشابه‌ها، اولین چیزی که به ذهن می‌آید تأثیر و تأثر آنها از همدیگر است. ولی با وجود ارتباط تاریخی بین این دو و احتمال تأثیر و تأثر از همدیگر، که خود عرفا نیز هیچ وقت منکر أخذ خوبی از هر جا که باشد، نیستند، نباید در این امر راه اغراق را در پیش گرفت و یکی از آنها را نتیجه دیگری دانست. چون عرفان میل باطنی روح را نشان می‌دهد و ریشه و منبع حقیقی آن را باید در اشتیاق زیاد برای خدا و ارتباط مستقیم با خدا در همین زندگی کنونی که از ظاهر دین پنهان است، دانست. لذا هر دین زنده و پویایی می‌تواند بدون تأثیرپذیری از دیگر ادیان این جنبه باطنی را داشته باشد. مکتب هسوخیا و تصوف از این امر مستثنی نیستند. اکنون به مقایسه تشابه و اختلاف این دو بر اساس موضوعات مطرحه در این مقاله به صورت خلاصه می‌پردازیم:

قلب: در هر دو، از موضوعات و تعالیم محوری، قلب است. قلب مرکز ساحت وجودی و محل صورت و عرش الهی و مرکز شعور انسان و محل ایمان حقیقی است. قلب دارای مراتب است و مراتب ظاهرتر حافظ بخش عمیقتر آن است. لایه و سطح ظاهری آن محل و میدان

بنشیند دستها بر روی ران نهد و دل حاضر کند.^۱ ذکر در اشکال پیشرفته خود، با نوعی کنترل نفس نیز همراه است. کنترل تنفس جهت تمرکز در ذکر است. ذاکر باید آهنگ ذکر خود را با دم و بازدم تنظیم کند. در هنگام دم «لا اله» و در هنگام بازدم «الا الله» بگوید تا ذکر با نفس وارد دل، مرکز وجودی و حیاتی، انسان شود و از آنجا به جمله اعضای وی برسد چرا که دم و بازدم نه فقط تجلی زندگی، بلکه از نظر رمزی نشانگر کل وجود نیز است. چون آهنگ موجود در آیات مقدس، خود را بر حرکت تنفس تحمیل می‌کند، و آهنگ تنفس نیز در جای خود بر کل حرکات بدن تحمیل می‌شود.^۲

یکی از وسایل مادی جهت تمرکز، استفاده از تسبیح (در حدود قرن ۲ و ۳) برای شمارش اذکار است که یکصد دانه دارد و نود و نه تا آن صفات و اسماء الحسنی را نشان می‌دهد و یک دانه بزرگتر که الف نامیده می‌شود نماینده ذات الهی است.^۳ اما صوفی که در حال ذکر حقیقی است به ندرت از آن استفاده می‌کند. چون که چنین شخصی غرق در ذکر خویش است.

اصولاً ذکر در خلوت و در حجره جهت دوری اذهان از تشویش ترجیح داده می‌شود. مرید سالک، قبل از ورود به حجره ذکر، نه تنها باید از لحاظ درونی و بیرونی تطهیر کند بلکه در تمام مدت ذکر نیز چهره شیخ و پیر خود را در مقابل چشمانش مجسم کند تا بتواند از او کمک و مدد روحی بگیرد.^۴

بررسی تطبیقی میان عرفان ارتدکس و تصوف اسلامی

پیشتر به ضرورت گفتگو میان ادیان ابراهیمی اشاره شد، هر چند در آن ادیان بر انحصاری بودن نجات در آن دین تأکید می‌شود. در دین اسلام با وجود انحصارگرایی، همیشه در آن گفتگو با سایر ادیان حتی از زمان خود پیامبر اکرم (ص) بوده است. اسلام تنها دینی است که در آن دیگر ادیان به نوعی تأیید می‌شوند و حتی بر اساس آیه ۶۲ سوره بقره، مومنان به دیگر ادیان (مسیحیان، صابئین و یهودیان) نیز به شرط اعتقاد به خدا و روز جزا و عمل صالح

۱- رازی نجم الدین، همان، ص ۲۷۲ و شیمل، همان، ص ۲۹۳.

۲- همو و بورکهارت، درآمدی بر آیین تصوف، ص ۱۲.

3- Henry Gray, «St. Seraphim...» Paths to The Heart, J.S.Cutsinger, p.25.

۴- شیمل، همان، ۲۹۳.

ذکر شرکت می کند.^۱ در این هنگام لازم نیست که اوقات خاصی را به ذکر اختصاص دهد بلکه وی دائم در ذکر است. از این روی ممکن است به کارهای دیگر مشغول باشد ولی همه فعالیتش در خواب و بیداری ذکر است.^۲ و دعوت خدا به ذکر زیاد چیزی جز این ذکر نیست. (اذکروا الله ذکراً کثیراً). (۳۳/۴۱).

اذکار

تمام اذکار باید تحت نظر شیخ کامل صورت گیرد تا اثر داشته باشد و پیران نیز براساس نیاز و استعداد شاگرد به تلقین ذکر می پردازند. تلقین ذکر به مرید یکی از مهمترین جنبه های آیین ورود به مسلک تصوّف بود.

ذکر اسماء الله از اهمیت بسیار زیادی برخوردار است که خدا در قرآن خود را صاحب اسماء حسنی دانسته است و هر کدام از آنها باید در زمان و شرایط مناسب حال مرید گفته شود. در میان مشایخ اتفاق نظر است که بهترین ذکر برای مرید در ابتدای سفر ذکر «الله» و «لا اله الا الله» است: چون اسم الله، اسم ذات است و ذکر آن، ذکر همه اسماء و صفات است.^۳ البته عرفاء اهل جمع در حال خلسه معمولاً به جای الله ضمیر «یا هو» یا «من هو هو» و «ه» الله را به کار می برند.

چگونگی بیان ذکر و کیفیت بدن ذاکر

هر چند که به جای آوردن عمل ذکر به طور کلی در هر زمان و مکان مشروع و مجاز است ولی چون نکته مهم در ذکر، داشتن تمرکز است، مقدمات خاصی را نیاز دارد که مربوط به مکان و زمان خاص، طرز نشستن، کنترل بدن، شرایط ذاکر و استفاده از وسایلی مثل تسبیح و... است.

ذاکر در صورت امکان غسل و گرنه وضویی بسازد، و لباس پاک پوشد، و خانه ای خالی و تاریک تدارک بیند و بهتر است مکان ذکر را معطر نماید و روی به قبله مربع و چهارزانو

۱- شیمل، همان، صص ۲۹۶ و ۲۹۷.

۲- ر.ک، محمد بن احمد بن محمد، مقاصد السالکین، ص ۳۲۴.

۳- الاوزجندی، صص ۷۵ و ۷۶.

انواع ذکر

ذکر معمولاً به دو گونه خفی و جلی تقسیم می‌شود. طرفداران هر دو روش برای اثبات نظر خود به آیه قرآنی (و لا تجهر بصلاتک و لا تخافت بها و ابتغ بین ذلک سبیلاً) (۱۷/۱۱۰) استناد می‌جویند.

اغلب عرفا ذکر خفی یا ذکر قلبی را نسبت به ذکر جلی یا زبانی افضل می‌دانند. هر چند هر دو مکمل هم‌اند. براساس تقسیم بندی دیگر در مناقب الصوفیه ذکر بر سه نوع است: «ذکر زبان، ذکر دل و ذکر سر». مجوز ذکر زبانی آیه قرآنی (فاذکروا الله کذکرکم اباءکم او اشد ذکراً...) (۲/۲۰۰) و ذکر سر (فاذکرونی اذکرکم) (۲/۱۵۲). بهترین ذکرها، ذکر پنهان است و آن ذکر به دل است و ذکر به زبان بدون غرض ذاکر نیست. اما در ذکر سر عزل ذاکر است و نیستی اوصاف مذمومه. از شبلی در مورد حقیقت ذکر پرسیدند گفت: غیبت ذاکر از ذکر.^۱ چون بعد از بر افتادن حجابها ذکر نیست و کثرتی باقی نمی‌ماند.

ذکر قلب

در باب اهمیت قلب در عرفان پیشتر گفته آمد که مرکز ساحت وجودی (جسمی و الهی) انسان و محل حضور و عرش الهی است و همه تعالیم و معرفت‌ها بدانجا برمی‌گردد. تنها راه رسیدن به اعماق قلب به واسطه ذکر است؛ ذکر که توسط خدا تقدیس می‌شود، همچون پیکانی است که مستقیماً در قلب، آینه تمام‌نمای الهی، فرو می‌نشیند. ذکر قلب همه زنگارهایی که بر سطح بیرونی قلب می‌نشیند، می‌زداید. چون بنا به حدیث پیامبر بر هر چیزی صیقلی است و صیقل قلب ذکر است؛ البته قلب باطنی، محل عرش الهی هرگز زنگار نمی‌گیرد و نیاز به تهذیب ندارد. انسان با ذکر حقیقی، در چارچوب دین اصیل، به قلب باطنی، محل حضور خدای الرحمان، می‌رسد و آینه‌ای می‌شود که بدان خدا را می‌بیند و همچنین چشمی که با آن خدا او را می‌بیند.^۲ منصور حلاج می‌سراید: من پروردگارم را با چشمان قلبم دیدم من از او پرسیدم، تو کیستی؟ او پاسخ داد: تو.

وقتی که ذکر به قلب سرایت کرد چون قلب، مرکز وجودی انسان است، ذاکر سرا پا قلب می‌شود. هر عضو او قلبی است که به ذکر خدا مشغول است. اعضا و جوارح وی نیز در این

۱- همو، صص ۵۱ و ۵۲.

2- Nasr S.H., art.cit, p.45.

نیز جهان کلمات و تجلیات اسماء و صفات خداوند هستند که از نفس الرحمان صادر می‌شوند و اسماء است که ذکر را ممکن می‌سازد و آن نه تنها در مورد انسان بلکه برای خدا نیز است. قرآن اغلب ذکر را به خود نسبت می‌دهد (فاذکرونی اذکروکم). (۲/۱۵۲)

اگر کمال عبادت، ذکر خدا، در یک طریقه مناسب باحقیقت کلی خدا باشد، بدیهی است که تنها انسان؛ که صورت الهی خلق شده، می‌تواند به عبادت خدا بپردازد. وظیفه انسان پاسخ دادن به وضعیتش با ذکر کردن اسماء اشیا - یعنی اسماء حقیقی اشیا است - که مجموعه‌ای از کلام الهی هستند. ما وقتی که جهان را چنانکه هست، می‌بینیم آن چیزی جز الله نیست.^۱

ذکر در قرآن

قرآن در بیش از چهل مورد خود را ذاکر می‌نامد. اگر قرآن ذاکر است، بنابراین پاسخ انسان نیز به آن ذکر است. انسان شدن انسان، بستگی به ذکر دارد (۴۰/۵۸). همانطوری که ذکر سعادت اخروی را در بردارد، شیوه رسیدن به قربت خدا در این جهان را نیز تهیه می‌کند. قلب مؤمنان برخلاف قلب کافران با ذکر مستحکم می‌شود (۳۹/۲۳ و ۱۳/۲۸). به طور خلاصه، شخص برای رسیدن قلب به صلح در این جهان و جهان بعدی به ذکر خدا نیاز دارد، زیرا آن پاسخ خداست.^۲

ذکر در عرفان و تصوف

عمل بنیادی تصوف در میان صوفیان ذکر است. ذکر تکرار قاعده‌مند اسماء الهی با هدف دست یافتن به آگاهی مداوم از او، مهمترین رکن طریق خداوند است؛ به نظر عرفا «زندگی بی‌یاد خدا جملگی بر باد است». آن اختصاص به اوقات و اماکن خاصی ندارد.^۳ ذکر غذای معنوی صوفیان است و قلب مؤمن باید «با عطر ذکر الهی معطر شود». ذکر اولین گام محبت است. کسی که دوستدار کسی است، دائماً نام وی را بر زبان می‌آورد و پیوسته یادش است. حضرت رسول (ص) فرموده‌اند «من احب شیئاً اکثر ذکره». یا ذکر در نتیجه محبت است.^۴

1- Ibid, pp.60, 62.

2- Cf., Chitick W.C, Sufism, pp.52, 56.

۳- شimmel، همان، صص ۲۸۸ و ۲۸۹.

۴- مستملی بخاری، شرح التعرف، صص ۱۳۳۵ و المروزی قطب الدین ابو المظفر منصور، مناقب الصوفیه،

در مورد تعداد اولیاء اقوال مختلف است که برخی سیصد و پنجاه و شش نفر به ترتیب از پایین: اخیار، ابدال، ابرار، اوتاد، نقباء و قطب در نظر می‌گیرند. نزد برخی از صوفیه مثل شیخ سعد الدین حموی - اولیاء دوازده تن‌اند که جانشین پیامبر هستند و آخرین آنها خاتم الاولیاء حضرت مهدی (عج) و سیصد و پنجاه و شش تن ابدالند نه اولیاء.^۱

ذکر

عرفا در باب اهمیت ذکر سخن بسیار رانده‌اند. وسیله طی طریق به مقصد عرفا ذکر است. اول و آخر عرفان ذکر است؛ چون موضوع ذکر، خداست. حتی فعل خدا و نبوت پیامبر چیزی بیش از ذکر و تذکر نبوده است. لذا کار انسان نیز چیزی جز ذکر نخواهد بود.

جهانشناسی ذکر

بنا بر نظر ویلیام چیتیک، دین اسلام ریشه در دانش و معرفت دارد، که آن در اولین شهادت ایمان، «لا اله الا الله» اصل اساسی دین اسلام، کاملاً آشکار است. لغت انسان از ریشه نسیان است. با وجود آگاهی فطری انسانها از توحید، آوردن آن از کمون به واقعیت و اظهار آن در زبان و به عمل در آوردن آن برای آنها راحت نیست و نیاز به کمک انبیاء دارند. اولین کارکرد انبیاء یادآوری مردم از حقیقت الهی شان است.^۲ به علاوه جواب انسان به این ذاکر را نیز ذکر خوانند. ذکر در نظر داشتن خدا در همه زمانها، مکانها و فعالیتهاست.^۳

به نظر صوفیان ذکر به میثاق ازلی (یوم الست) برمی‌گردد. انسان با ذکر خود، به کلمات ابدی که او را حقیقتاً انسان ساختند پاسخ می‌دهد. انسان با ذکر دایم به فنا می‌رسد و به اتحاد ذکر و ذاکر و مذکور، همانگونه که در «یوم الست» بود، نائل می‌شود.^۴

از این روی اولین ذاکر خود خداوند است که جهان را با کلام خلق می‌کند. جهان را با آشکار کردن سه کتاب - جهان، خود انسان و متون مقدس - خلق می‌کند.^۵ بنابر نظر ابن عربی

۱- زرین کوب، همان، ص ۹۲.

۲- فَذَكَرْنَا أَنْتَ مُذَكَّرًا، (۸۸/۲۱).

3- Chitick W.C, «On The Cosmology of Dhikr», Paths to The Heart, J.S.Cutsinger, pp.48,49.

۴- شیمل، همان، ص ۲۹۵.

5- Chitick, art.cit, p.51.

در رابطه با مرید، شیخ باید بر کار و کردار مرید از جمله اوراد، اذکار، ریاضات و چله‌نشینها، سماع و حتی بر طعام و... نظارت داشته باشد و بر اساس استعداد شاگرد به تربیت وی پردازد.^۱

(۱) پیر با خلوص نیت در پذیرفتن شاگردان تعجیل نکند.

(۲) با معرفت به استعداد مرید راه به او نشان دهد و از این رو شیخ، تازه وارد را آزمایش کند تا ببیند تحمل سختی سلوک در طریقت را دارد. مثل فرستادن وی به گدایی، که تنها شاگرد با اعتماد کامل به پیر می‌توانست از این آزمایش‌ها سربلند بیرون بیاید.^۲

(۳) طمع به سال و خدمت مرید نکند.

و آداب دیگر مثل ایثار، موافقت فعل با قول در دعوت، مدارا با مریدان، صاف کردن کلام خود از هوی، در نظر داشتن خدا در هنگام کلام، نصیحت مرید با کنایه، حفظ اسرار مرید، عفو و بخشش قصورات مرید، قضای حقوق مرید، توزیع اوقاتی بر خلوت و جلوت و کثرت نوافل.^۳

اولیاء همچنین دارای کرامات مختلفی بودند، که اظهار آن معمول نبوده و کتاب‌های آموزشی صوفیه پر از این کرامات هستند.

مراتب اولیاء

اولیاء دارای مراتب بسیاری هستند، اما فقط «قطب»، جانشین کامل پیر است.^۴ به رغم این که عرفای شیعه و اهل سنت در ویژگی‌ها و مصداق قطب اختلاف نظر دارند، از جمله آن که اهل سنت، قطب را در فرد خاصی متعین نمی‌دانند، ولی شیعیان این مرتبه را ویژه امام غایب می‌شمارند، مع الوصف، هر دو فرقه در مورد وجود خود این اصل اعتقادی در سنت و نیز در سنت جامع و فراگیر دیگری اتفاق نظر دارند.^۵

۱- ر.ک، زرین کوب، همان، صص ۷۷ و ۷۸.

۲- شیمل، همان، صص ۱۸۵ و ۱۸۶.

۳- کاشانی، همان، صص ۱۵۴ و ۱۶۵.

۴- چیتیک، همان، ص ۱۳۰.

۵- نصر، همان، صص ۱۱۱-۱۱۲.

۵) کتمان اسرار شیخ از نامحرمان^۱

گفت پیغمبر که هر کو سر نهفت زود گردد با مراد خویش جفت

«مثنوی معنوی»

۶) مرید علاوه بر حفظ اسرار شیخ همچنین اسرار خود را از نائلیت به مواهب و کرامات از طرف حق بر شیخ عرضه دارد.^۲

۷) از کار شیخ عیب جویی نکند اگر چه به ظاهر زشت و بد نماید، ولی به معنی نیک باشد.

عیب کم گو بنده الله را متهم کم کن به دزدی شاه را

غیبها از رد پیران عیب شد عیبها از رشک پیران غیب شد

«مثنوی و معنوی»

از دیگر آداب مرید، رجوع به علم شیخ در کشف وقایع، آرام صحبت کردن در نزد شیخ و با احترام نام شیخ را بردن، حد و مرتبه خود را در هنگام سال نگه داشتن، به موقع حرف زدن و امتحان نکردن پیر است.^۳

شیخ را کو پیشوا و رهبر است گر مریدی امتحان کرد او خر است

امتحان همچون تصرف دان در او رو تصرف در چنین شاهی مجو

«مثنوی معنوی»

آداب مراد و شیخی

چنانکه در مرصادالعباد آمده شرایط مقام شیخی در حد و حصر نیاید. شرایطی مثل علم، سخاوت، عفت، علو همت، ایثار، توکل، رضا و...^۴

۱- کاشفی، همان، ص ۱۷۳.

۲- کاشانی، همان، صص ۱۵۸ و ۱۵۹.

۳- همو، صص ۱۵۶ و ۱۵۹.

۴- صص ۲۴ و ۲۴۸.

شرایط و آداب مریدی

۱) مرید که در قدم اول سفر خود، پدر معنوی خود را انتخاب می‌کند. باید در تمام امور تحت نظارت ایشان باشد و اختیار خود را در اختیار پیر محو گرداند و تحت حکم پیر مثل «میت در دست غسال» باشد.^۱

۲) مرید تحت تصرف پیر در نفس و مال باشد و هرچه فرماید تسلیم و راضی باشد.^۲
۳) بر آنچه پیر فرماید صبر کند و تسلیم امر او شود و چون و چرا نکند^۳ و هرگاه که بر وی چیزی از احوال شیخ مشکل آید قصه موسی و خضر را یاد کند.^۴

چون گرفتی پیرهن تسلیم شو	همچو موسی زیر حکم خضر رو
صبر کن بر کار خضر ای بی نفاق	تا نگوید خضر رو هَذَا فراق
دست‌اورا چون حق دست‌خویش خواند	تایدا الله فوق ای‌دیهم براند

«مثنوی و معنوی»

۴) از آداب معنوی شنیدن سخنان پیر با گوش دل و جان نه با گوش آب و گل است.^۵
کلام او را کلام حق داند که به مرتبه «بی یناطق» رسیده است.^۶

گوش خرد بفروش و دیگر گوش خرد	کاین سخن را نیابد گوش خرد
هوش را بگذار و آنگه هوش باشد	گوش را بر بند و آنگه گوش باش

«مثنوی معنوی»

۱- همو، کاشانی، عزالدین محمود، مصباح الهدا، ص ۱۵۵، و شیمیل، ابعاد عرفانی اسلام، ص ۳۰۴ و قشیری، رساله، صص ۵۸۴-۵۹۰.

۲- کاشانی، همان، ص ۱۵۵.

۳- کاشفی ملاحسین، لب و لباب مثنوی، ص ۱۷۴.

۴- کاشانی، همان، ص ۱۵۵.

۵- کاشفی، همان، ص ۱۷۱.

۶- کاشانی، همان، ص ۱۵۶.

آن رهی که بارها تو رفته ای بی‌قلاوز، اندر آن آشفته ای
پس رهی را که ندیدستی توهیچ هین مرو تنها، زرهبر سرمپیچ

«مثنوی و معنوی»

با این همه- و البته به ندرت- بعضی مشایخ صوفیه خود را اویسی و قرنی می‌پنداشتند و خضر را راهنمای خود می‌دانستند.^۱

اهمیت زیاد پیر در تصوف به خاطر نمایندگی آنها در رسالت باطنی پیامبر اسلام (ص) و از این طریق، تجلی لطف و رحمت الهی است که به طالبان آن عطا می‌گردد. بنابر حدیثی از پیامبر^۲ پیر وارث علم لدنی و حکمت پیامبر می‌شود. بنابراین، کلام او کلام انبیا و سیرت او سیرت انبیاء است و از برکت نفس پاک او و به واسطه علم و حکمت او طالبان صادق بسیار هدایت شوند.^۳ البته پیر نیز باید پیر کامل باشد و در درون سلسله و از مقامی برتر، برای هدایت دیگران منصوب شده باشد.^۴ و همینطور آن نیز از کاملی دیگر تا در نهایت به حضرت رسالت برسد.^۵

رابطه مرید و مراد

رابطه مرید و مراد به هیچ وجه قابل مقایسه با مقلد و مقلد در شریعت و احکام نیست، چرا که در مرید و مراد ارادت مرتبط است. ارادت با قلب است و برخلاف تقلید که ارتباط یک طرفه است، در آن ارتباط دو طرفه است. در آن ارادت تسلیم و محبت قلبی نهفته است. سالک با مرگ ارادی^۶ و تولد ثانی تحت هدایت پیر، به عنوان پیر معنوی، حکم فرزند پیر را پیدا می‌کند. لذا آداب و شرایطی بین آنها برقرار می‌شود.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی

۱- زرین کوب، همان، ص ۷۸.

۲- «الشیخ فی قومه کالنبی فی امته».

۳- سهروردی، عوارف المعارف، ص ۳۷.

۴- نصر، آموزه های صوفیان، صص ۱۰۴-۱۰۵.

۵- لاهیجی، مفاتیح الاعجاز، ص ۱۲۲.

۶- موتوا قبل ان تموتوا.

طور ششم سُویدا، معدن مکاشفات غیبی و علوم لدنی، منبع حکمت و خزانه اسرار الهی و محل علم اسماء است (۲/۳۱).

طور هفتم «القلب»، معدن ظهور انواع تجلی های صفات الوهیت است^۱ (۱۷/۷۰).

پیر و مرید و مراد

پیر به معنی سالخورده و کلان سال، و در اصطلاح صوفیان به انسان کامل می گویند. ولی مرشد، شیخ و مراد نیز خوانده می شود و به معنی کهنسالی نیست.

پیر عقل آمد نه آن موی سپید مو نمی گنجد در این بخت و امید

پیر، پیر عقل باشد ای پسر نه سپیدی موی اندر ریش و سر

«مثنوی و معنوی»

در عرفان برای رسیدن به حقیقت باید طیّ طریق کرد؛ راهی که پر از آفات، امراض و وسواس و خواطر شیطانی است و رفتن از آن راه به تنهایی تقریباً محال است. راهنمایی مجرب لازم است. از این روی طی این راه پر خون عشق، بدون دلالت پیری مجرب و راهدان که در طی طریق به مجاهد پرداخته، غیر ممکن است.

بنابراین که سالک ناچار باید تربیت از شیخی مرشد یافته باشد، نزد همه مشایخ محقق بود. سالک بدون راهبر راه شناس ممکن است در ورطه شبهات بیفتد و هلاک شود. همچنین برای سالک در طی طریق تجلیات غیبی به دست می آید که هر یک اشاراتی غیبی هستند که مرید به معانی آنها ناآشناست؛ چون زبان غیب را اهل غیب داند.^۲ حتی ذکر، وسیله عبور سالک بدون نظارت شیخ کامل مثمر ثمر نخواهد بود.^۳

بر نویس احوال پیر راه دان پیر را بگزین عین راه دان

پیر را بگزین که بی پیر این سفر هست بس پرافت و خوف و خطر

۱- صص ۱۸۷-۱۹۷.

۲- محمد بن احمد بن محمد، مقاصد السالکین، صص ۲۹۷-۳۰۷.

۳- همو، ص ۳۰۷.

با آنکه تعبیر چشم دل، جهانی است، ولی آن در تصوّف با تأکید بیشتر بحث می‌شود. توانایی‌های باطنی دیگر قلب مثل شنیدن آهنگ‌های بی‌صدا با گوش دل و استشمام بوی بهشت با قوه بویایی قلب است. اما «چشم دل» دارای اهمیت محوری است. با چشم دل، علاوه بر قوه بینایی ما بر مشاهده خدا، همچنین خدا بدان ما را می‌بیند. آن قدرت دیدن هر دو جهان، تبدیل کثرت به وحدت و وحدت به کثرت را دارد. به موجب آن انسان به عالی‌ترین مرتبه توحید می‌رسد^۱ (برابر با بقا با الله و سفر چهارم فی الخلق بالحق در سیر و سلوک، که در آن نه خلق حجاب حق و نه حق مانع دیدن خلق است). با رجوع به ریشه قلب یعنی قالب، به معنی چاه، جنبه دیگری از حقیقت آن آشکار می‌شود. قلب چاهی است که از آن سرچشمه حیات، عشق و معرفت می‌جوشد. در دین اسلام آب بهترین سمبل لطف و رحمت خداوند است. خداوند که در قلب مؤمن جای دارد، هنگامی که حجاب قلب برداشته شود، آب از چاه قلب فوران می‌کند. همانگونه که در بیرون لطف و رحمت الهی جاری می‌شود. بدین خاطر در احادیث از قلب به «ینبوع ا»^۲ تعبیر می‌شود.

مراتب و اطوار قلب

هر چند قلب حقیقتی مجرد است، مراتب بسیاری دارد و معمولاً عرفا به هفت مرتبه اشاره می‌کنند. بنابر نظر حکیم ترمذی هر کدام از مراتب، درونی‌ترین و نهفته‌ترین بخش قلب را حفظ می‌کنند که تنها بعد از مجاهدت معنوی زیاد می‌توان در آن نفوذ کرد. طور اول دل را صدر می‌گویند و آن معدل گوهر اسلام (۳۹/۲۲) و محل وسوسه‌های شیطان (۱۱۴/۵) و پوسته ظاهری دل است و در اندرون دل وسوسه شیطانی وجود ندارد. طور دوم را قلب می‌نامند و آن معدن ایمان (۵۸/۲۲) و محل نور عقل (۲۲/۴۶) و محل بینایی (۲۲/۴۶) است. طور سوم شغاف، معدن محبت، عشق و شفقت بر خلق است (۱۲/۳۰). طور چهارم فؤاد، معدن مشاهده و محل رؤیت است (۵۳/۱۱). طور پنجم «القلب»، معدن محبت حضرت الوهیت است.

1- Nasr S.H., «art.cit», pp.37, 39.

2- Ibid, p.40.

همچنین در اسلام و قرآن محل ایمان حقیقی در قلب است. چرا که طبق احادیث «خداوند در قلب مؤمن جای دارد»، «قلب مؤمن عرش خداوند رحمان است». با کمک خدا صلح و آرامش در دل قرار می‌گیرد (و ماجعله الله الا بشری و لتطمئنن به قلوبکم) (۸/۱۰ و ۱۳/۲۸). با پاکی و طهارت قلب حجاب‌ها کنار زده می‌شود و دل شایستگی ظرف ظهور الهی یا السکینه (شیخنا در عبری) می‌شود (۴/۴۸).

بنا بر نظر صوفیان حکمت و معرفت حقیقی نیز از دل می‌جوشد. نهایت معرفت، حق‌الیقین، حاصل کشف روحانی و مشاهده قلبی است.^۱ هر آنچه انسان در طلب و تمنایش باشد، در درون خود اوست که بر صورت خدا آفریده شده است انسان با از بین بردن حجاب، نفس، خویشتن حقیقی‌اش را می‌یابد.^۲

ارزش هر انسانی نیز به پاکی و پیراستگی قلب وی است. محمد غزالی حدیثی می‌آورد: «ان الله لا ينظر الی صورکم و لا الی اعمالکم انما ينظر الی قلوبکم». پس دل موضع نظر رب العز است.^۳

تشبیه قلب به آئینه، چشم و چاه

تشبیه قلب به آئینه مهمترین تشبیه عرفا است. در قدیم که صیقل زدن فلز موجب آینگی آن می‌شد، قلب نیز با صیقل زدن به واسطه ذکر صاف و شفاف و موجب انعکاس صورت الهی می‌شود. انسان به عنوان آینه تمام نمای خداوند، جنبه شفافتش روح و قلب و جنبه کدرش جسم وی است. با صیقل زدن قلب با ذکر آن محل تجلیات و ظهورات تکرارناپذیر مستقیم اسماء و صفات خدا می‌شود.

با تطهیر و صیقل قلب، آن ممکن است به عنوان چشمی توصیف شود که حالا می‌تواند اقلیم نادیدنی را ببیند.

چشم دل باز کن که جان بینی آنچه نادیدنی است آن بینی

۱- زرین کوب، عبدالحسین، ارزش میراث صوفیه، ص ۱۰۱.

۲- چیتیک ویلیام، راه عرفانی عشق، صص ۴۱ و ۴۴ و ۱۷۰.

۳- غزالی، ابی حامد محمد، منهاج العابدین، صص ۱۱۵-۱۱۶.

اسلام نیز به این موضوع محوری اشاره دارد. همچنین به ندرت می‌توان رساله‌ای عرفانی یافت که در آن به قلب اشاره نشده باشد.

معنای لغوی این اصطلاح به معنی تغییر و دگرگونی، تبدیل و قالب، یعنی حافظ حقیقت باطنی اسلام است. تغییر ریشه قلب، در علم جفر، به «قبل»، ریشه کلمه قبله یا جهت و محل، است. قبله در ریشه با کعبه، محل تعیین کعبه، مرتبط است. قلب کعبه است که عرش الرحمان است.

ای قوم به حج رفته، کجایید کجایید؟ معشوق همین جاست، بیاید بیاید!

«غزلیات شمس»

ریشه «قبل» به معنی پذیرش و قبول نیز است که ویژگی اصلی قلب است؛ چون تجلیات الهی را از بالا دریافت می‌کند. ابن عربی در دیوان مشهور خود، «ترجمان الاشواق»، بدان اشاره می‌کند: «قلبم پذیرای هر صورتی است»^۱.

مرکز اصلی و نهایی شعور و آگاهی انسان، گوهر وجود او، قلب است؛ ولی پاره گوشت درون سینه، سایه یا پوسته بیرونی قلب است.^۲ هر دو اهمیت دارند. در کتاب «القلب» آمده است که «گوشت پاره دل فرزند آدم را خداوند از خاک دل زمین آفریده است که آنجا شیطان نسوده است»^۳.

قرآن همچون دیگر کتب مقدس علم و آگاهی را با قلب و کوردلی را با نداشتن آگاهی مرتبط می‌داند. (افلّم یسیروا فی الارض فتکون لهم قلوب یعقلون بها او اذان یسمعون بها فانّها لاتعمی القلوب التی فی الصدور ۲۲/۴۶).

این کوردلی ویژگی انسان هبوط کرده و گناهکار است (۶/۴۳ و ۳۹/۲۲). ولی قلب به کمک و یاری خدا، که از دل‌هایمان آگاه است از طریق کتب مقدسه نازله از طرف وی می‌تواند تطهیر شود و پرده‌ها از بین برود (۳۹/۲۳ و ۳۳/۵۱ و ۴۸/۱۸).

1- Nasr S.H., «The Heart of The Faithul...», Paths to The Heart, J.S.Cutsinger, pp.34, 35.

۲- چیتیک، راه عرفانی عشق، ص ۴۱.

۳- الاوزجندی ابومنصور، مرتع الصالحین و زادالسالکین، ص ۵۳.

شیوه‌های دیگری مثل ذکر موت، خوف، سوگواری و تبکی نیز در جهت ذکر حقیقی مؤثر هستند. همه این شیوه‌ها چه فیزیکی و چه روحانی در انتظام عمل ذکر مؤثر هستند و تنها ابزار وسیله‌ای جهت دریافت فیض خدا و رسیدن به خداگونگی هستند.^۱

مقدمه‌ای بر تصوف اسلامی

تصوف از طریق امکان درونی کردن، به اسلام بعد باطنی بخشیده است و تعالیم، احکام و شعائر آن، فرد را به اشراق باطنی می‌رساند و از طریق آن، اعمال عبادی در اسلام واجد جامعیت و شمولی می‌شوند که از حضرت بی‌صورت ناشی می‌شود. تصوف همچنین تعالیم اخلاقی دین را در درون آدمی احیا می‌کند و در عین حال، به ارائه تعالیم فلسفی و جهان‌شناسی خاصی می‌پردازد تا به پرسش‌ها و سبب‌جویی‌های گروهی از مؤمنان پاسخ دهد تا آنکه مؤمنان هوشمند برای یافتن پاسخ‌ها از قلمرو دین خارج شوند.

عرفان اسلامی در تبیین مسائل مطالعات تطبیقی ادیان نیز می‌تواند منشأ خدمات عظیمی به اسلام باشد. برای فهم عمیق دیگر ادیان اصیل کافی نیست که تجلیات تاریخی و یا حتی اصول کلامی آنها را تحلیل و سپس با آنها مدارا کنیم، بلکه دست کم با بصیرت عقلانی باید آن حقایق باطنی ادیان را که مصدر همه این مظاهر (احکام و تعالیم) است عمیقاً دریابیم.^۲

با این که تعالیم صوفیه بسیار شامل‌تر از عرفان ارتدکس شرقی و مکتب هسوخیا و به عبارت بهتر عرفان مسیحی است ولی در این مقاله سعی می‌شود برای گشایش و پیدایی زبان مشترک به برخی از نقاط مشترک این تعالیم اشاره شود.

«قلب»

قلب هم مرکز حیات جسمی، فیزیکی و هم مرکز حیات روحانی و الهی است. در اسلام و به خصوص در تصوف و عرفان، قلب اهمیت بسیار زیادی دارد، طوری که می‌شود گفت عرفان چیزی نیست جز راه دل. تمام اسفار و احوال عرفانی جز در دل سالک اتفاق نمی‌افتد. در اسلام ادبیات وسیعی وجود دارد که از قلب و اهمیت معنوی و عقلانی آن سخن می‌گویند. در قرآن بیش از یکصد و سی بار به قلب اشاره رفته است. احادیث بسیاری از پیامبر

1- Colosima Jean- Francois, «Hesychasm», E.C.T, Jean- Yves Lacoste(ed.), Vol.2, p.95.

۲- نصر، سید حسین، آموزه‌های صوفیان، صص ۶۸-۶۶.

دومی، کنترل تنفس است که در عبارات آباء مسیحیت شرقی توصیه می شود. با وجود این تا قرنهای ۱۳ و ۱۴ خیلی آشکار نیست، اما به صورت شفاهی توسط هر پدر معنوی به شاگردان بلاواسطه تعلیم داده می شد.^۱

کیفیت بدن

این شیوه سه ویژگی اصلی دارد:

(۱) وضعیت جسمی خاصی اتخاذ می شود، سر و دوشها خم می شوند، چانه فرود به طرف قفسه سینه قرار می گیرد و چشم به طرف مکان قلب یعنی ناف خیره می شود^۲ (از نظر آنها محل قلب در زیر ناف بود).

(۲) سرعت تنفس کند می شود و عبارت ذکر عیسی با دم و بازدم نفس هماهنگ می شود^۳ یعنی سالک در هنگام دم بگوید «پروردگار عیسی مسیح» و زمان بازدم «بر ما رحمت فرست».^۴ (۳) همراه با استنشاق نفس، عقل بر قلب فرود می آید و ذکر عقل بر قلب آورده می شود.^۵ در پایان این مبحث نظر نیکوفوروس را از کتاب فیلوکالیا می آوریم: «تنفس عمل قلب است. ذهن و عقلمان را جمع کنید و آن را از کانال تنفس از طریق هوایی که به قلب می رسد هدایت کنید، همراه با این هوای دم، ذهنتان را مجبور کنید که در قلب فرود آید و در آنجا بماند. لذت ناوصفی بر قلب مستولی می شود. سپس ملکوت آسمان را حقیقتاً در درون خود می بیند. سعی می کنید با ذکر پاک آن را در خود نگه دارد و تقویت بکنید».^۶

1- Ware K., «Way of Prayer...», p.408.

۲- لین، تونی، تاریخ تفکر مسیحی، ص ۱۳۵.

3- Ware K., «Way of Prayer...», p.408.

4- «The Way of a Pilgrim», Not of This World, p.124.

5- Ware K., «Way of Prayer...», pp.408, 409.

6- Nicephorus The Solitary, Plilokalia, p.33 and Nicephorus The Athomite, «Deseending with The Breath», Not of This World, pp.33, 34.

دو شیوه استعمال ذکر عیسی

۱) ذکر ممکن است در یک طریقه آزاد و در هنگام انجام امور عادی روزانه گفته شود. هدف این استعمال شکستن دوگانگی و تضاد بین مقدس و نامقدس و آوردن حضور الهی در هر جنبه از حیات روزانه است.

۲) شیوه دوم استعمال ذکر در دوره‌های زمانی خاص و منحصر به ذکر به هدف تحقق ذکر در درون به واسطه فیض الهی و رسیدن به سکوت درونی و هسوخیا است.^۱ در هر صورت این دو شیوه مکمل همدیگرند. فرد باید طوری به ذکر خدا مشغول شود که مثل نفس کشیدن بخشی از او شود. آباء هسوخیا که بر ذکر دائم تأکید دارند^۲ بر این باورند، چنانکه بدن بدون روح بدبو و نفرت انگیز است، همینطور روح بدون ذکر مرده، ملعون و بدبو است. اذکار، رگ و اعصاب روح و باعث حیات و حرکت است و بریدگی آن باعث ناهماهنگی روح می‌شود. ذکر باعث دوری شیطان می‌شود و انسان را هیكل خداوند می‌سازد و موجب نجات، منبع جاودانگی، دیوار مستحکم کلیسا، قلعه غیرقابل دسترس، محافظ درستکاری انسان و صعود وی به طرف خداست.^۳

کیفیت بدن در هنگام ذکر و وسایل مورد نیاز

سه کمک یا وسیله (یکی باطنی و دو تا ظاهری) جهت کمک به استعمال ذکر عیسی است. به عنوان یک کمک باطنی، هدایت شخصی توسط پدر معنوی یا شیخ، نقش حیاتی را بازی می‌کند. در کتاب «بیانات آبا» آمده است: «اگر دیدید که مرد جوانی با اراده خودش به آسمان صعود می‌کند، پای او را بگیرید و به پایین بکشید، زیرا این کار به نفع خودش است».^۴ از دو کمک ظاهری، اولی استعمال تسییح ذکر ساخته شده از پشم گره دار است. هدف از استفاده از آن نه شمارش بلکه جهت تمرکز و رسیدن به سکوت درونی و پیدا کردن قلب، مرکز وجود و اندام ذکر، است.^۵

1- Ware K., «How Do...», pp.17, 19.

2- Alfeyr H, op.cit, p.104.

3- Callistus and Ignatius, «Direction to Hesychasts...», Paths to The Heart, J.S.Cutsinger(ed.), pp.201, 202.

4- Ware K., «Way of Prayer...», p.407.

5- Ibid, pp.407, 408 and Louth Andrew, «Prayer», E.C.T, Lacoste (ed.), p.127.

۱) آن با ذکر زبانی، ذکر شفاهی که با صدای بلند خوانده می‌شود، شروع می‌گردد. در مراحل اولیه تأکید زیادی بر نیاز به تکرار همراه با ایمان به عبارات ذکر، قرار داده می‌شود و مبتدیان باید همه نیروهایشان را بر روی این نوع ذکر متمرکز کنند و به فکر پیشرفت دفعی به ذکر قلبی بدون عبارت نباشند.

۲) درجات عمیقتر ذکر، ذکر عقل یا ذهن^۱ است. عبارات کمتر با صدای بلند و بیشتر به صورت عمیق و باطنی ادا می‌شود. این ذکر با حضور بلا واسطه مسیح بدون هرگونه تصاویر ذهنی و فکر رشد می‌یابد.^۲

۳) در نهایت ذکر قلب است. این ذکر از عقل به قلب صعود می‌کند چون عقل هر چقدر هم بالاتر برود با معقولات و تکثرات آمیخته و مشارکت دارد نمی‌تواند نظر کامل بر خداوند داشته باشد.^۳ این نوع ذکر، که عقل و قلب اتحاد می‌یابند، غیرارادی و موهبتی است.^۴ چون بنا به گفته گریگوری سینایی در فیلوکالیا هیچ رهرویی با اراده خود و بدون یاری خدا نمی‌تواند تفکر را از خود دور کند.^۵ همچنین این ذکر یک نوع تجلی و مکاشفه بین فانی و گذرا با ابدیت است. درکی ناگهانیست؛ چرا که درک نامتناهی با رویکرد تدریجی بدست نمی‌آید.^۶ این تجربه روحانی تنها در ذکر در سکوت حاصل می‌شود،^۷ که با آزادی از همه اوهام و عاری شدن از اشکال و صورت امکانپذیر است^۸ و تنها راه مطمئن برای رسیدن به این درجه از ذکر قلبی نه توسط خود فرد، به تنهایی، بلکه با دل سپردن به پیر و پدر معنوی است. ذاکر بدین وسیله از همه تشتهت‌ها و هموم مبرا می‌شود چون که هم و غمش را بر دوش پدر می‌گذارد و او نیز خواطر شیطانی را به ذاکر تذکر می‌دهد. اما باید شخص قبل از هر چیز پدر حقیقی را پیدا کند که خود در معرض خطا نباشد ولی وقتی که پیدا کرد تسلیم مطلق وی شود.^۹

1- nous.

2- Ware K., «Way of Prayer...», p.409.

3- O'Brien Elmer, Varieties of Mystic Experience, pp.55, 56.

4- Ware K., «Way of Prayer...», p.409.

5- p.74.

6- Rossi V., art.cit, p.103.

7- Ibid, p.106.

8- Cf. Samsel Peter, «A Unity with Distinctions:», Paths to The Heart, J.S.Cutsinger, pp.233, 237.

9- Philokalia, pp.154, 155.

قرن ۱۴ با نوشته‌های گریگوری سینایی و در نهایت با چاپ فیلوکالا در سال ۱۷۸۲ و ترجمه‌های آن، به خصوص به روسی، ذکر عیسی عمومی‌تر شد و حتی مسیحیان غربی نیز تحت تأثیر قرار گرفتند.^۱

عبارت کامل ذکر معمول «پروردگار، عیسی مسیح، فرزند خدا، بر ما گناهکاران، رحمت فرست» است. البته برخی آن را به طور کامل و برخی نیمی از آن و حتی گاهی به صورت کوتاهتر «عیسی پروردگار»، «عیسی من» یا «عیسی» توصیه می‌کنند.^۲

جهان شناسی ذکر

با این که «ذکر عیسی» به متره مسیحی تعبیر می‌شود، ولی این تعبیر گمراه کننده است، زیرا آن تنها وردی موزون نیست. بلکه آن ارتباطی شخصی و ایمانی آگاهانه است. هدف تعطیلی همه تفکرات نیست، بلکه مواجهه با شخص است. ذکر مستقیم به شخص دیگر خطاب می‌شود. اعتراف صریحی از ایمان به آن شخص به عنوان تجسد پسر خدا، حقیقتاً الهی و کاملاً انسانی، منجی و پروردگار را در بردارد. بدون این ارتباط شخصی و این اعتراف صریح ایمان، ذکر عیسایی وجود ندارد.^۳

همچنین از دید پیروان هسوخیا در اسم عیسی کل راز وجود هم مخفی و هم آشکار است. از طریق اسم عیسی کمال مشیت، حکمت و لطف الهی برای کل خلقت سرازیر می‌شود. آن تنزیه و تشبیه کامل خداست.^۴ آیه قرآنی مورد علاقه صوفیان «به هر جا رو کنید رو به خداست» کاملاً مورد قبول پیروان هسوخیاست اما آنها می‌گویند عیسی همان صورت خداست و ذکر و دعای عیسی رویکرد دائم به صورت خداست.^۵

انواع ذکر

نویسندگان معاصر ارتدکس، بر اساس تعلیمات آباء هسوخیا، عموماً سه مرتبه و سطح را در عمل ذکر عیسی متمایز می‌کنند.

1- Ware Kalistos, «Way of Prayer...», pp.403, 407.

2- Gregory of Sinai, Philokalia, p.74 and Ware K, «How Do We...», p.17.

3- Ibid, p.403.

4- Rossi V., art.cit, p.102.

5- Ibid.

ذکر

ذکر یا تکرار منظم کلمات (متتره) در غالب ادیان است. برخی از کلمات چنان اثراتی در ذاتشان است که انسان می تواند با تکرار قاعده مند آن، قدرت خاصی را ظاهر یا کسب کند. در مسیحیت ارتدکس نیز ذکر اهمیت فوق العاده ای دارد طوری که محور تمام تعالیم عرفانی و بهترین عمل عبادی مذهب ارتدکس «ذکر» است. چنانکه در اول مقاله گفته آمد، عرفان ارتدکس یک عرفان زاهدانه و عملی است و دستوراتی که پیران و پدران معنوی تجویز می کنند مربوط به عمل ذکر است.

با توجه به اهمیت قلب در مسیحیت شرقی که مرکز وجودی انسان و محل تثلیث است، راه ورود به اعماق آن تنها از طریق ذکر ممکن است و راهب با طی طریق و گذشتن از تشتت های اذهان و امیال به عمیق ترین بخش قلب می رسد. هر چند این سفر از یک نظر با رسیدن به محبت خدا و مرحله خداگونگی به پایان می رسد و از نظر دیگران پایانی ندارد، چون خدا نامتناهی است.^۱

ذکری که اکنون در میان مذاهب مختلف مسیحی است در ابتدا به این شکل نبوده است. مسیحیت غربی بیش از همه از طریق کتاب سلوک زائر^۲، داستان فرد نامعلومی در قرن نوزدهم، آشنا شد، اما خود ذکر قدیمی تر است. مؤلفان ارتدکس آن را به زمان خود مسیح برمی گردانند که به حواریون تعلیم دادند. ولی شواهد و مدارک روشن نیست. ریشه های ذکر به قرن های چهارم و پنجم کشیده می شود.

در عمل ذکر عیسی چنانکه در سنت ارتدکس پیدا می شود چهار عنصر ساختاری است: (۱) دعای اسم مقدس «عیسی» (۲) درخواست رحمت و بخشش خداوند همراه با غم و اندوه برای گناه (۳) تکرار منظم و پیوسته (۴) میل برای بدست آوردن ذکر تنزیهی.

عنصر سوم و چهارم ذکر پیشتر در معنویت بادیه نشین قرن چهارم مصر پیدا شد. آنها همراه با کار دستی معمولاً آیات مزامیر را تکرار می کردند. «ای خدای رحیم و کریم، بر من رحم فرما و گناهم را محو کن و...». در گفته های آباء بادیه نشین تعداد کمی ذکر به نام «عیسی» است. در قرن پنجم معنویت «عیسی محوری» ظهور می کند. به مرور دعا و ذکر عیسی جایگزین ذکرهای گوناگون در مصر می شود و به عنوان طریقه معنوی ظهور می کند. اما تنها در

1- Ware K., «Way of Prayer...», p.402.

2- Ware Way of a Pilgrim.

۷) مرید باید هر روز اندیشه و تفکراتش را در نزد پدر معنوی، چنانکه در پیش خدا اعتراف می‌کند، اعتراف و آشکار کند، هر چند پدر معنوی با علم خاص به اذهان اشخاص علم و احاطه دارد.

۸) راهب نباید از شخص دیگر در مورد حق یا ناحق بودن پدر معنوی خود سؤال کند^۱ چون سؤال نشان از عدم تسلیم، اطمینان و یقین به استاد است.

ویژگی های پیر و وظایف او نسبت به شاگرد

پیران هسوخیا خود به دنبال شاگردی و اطاعت دیگران نبودند و حتی در برابر اصرار دیگران بر پیری و مرشدی مقاومت می‌کردند. ولی در صورتی پذیرش شاگرد، زندگی وی را به عنوان پدر تحت نظر می‌گرفتند، چنانکه گفته شد، حتی برنامه غذایی آنها را کنترل می‌کردند. اوقات خاصی از شاگرد را به ذکر و مراقبه اختصاص می‌دادند و برنامه آنها نیز طبق استعداد شاگرد بود.

پدر معنوی با رهایی از امیال و زندگی در تجرد به مرحله خداگونگی می‌رسید و دارای معرفت کامل و کرامات از طرف خدا می‌شد از جمله: کشف اسرار و شناخت باطن اشیاء^۲، پیش‌بینی آینده، انجام کارهای خارق العاده مثل شفابخشی مریضان و افلیجان، زنده کردن مرده، زندگی با حیوانات وحشی، درخشانی چهره^۳ و....

نکته پایانی این مبحث این که در مسیحیت با وجود اعتقاد به عضویت هر مؤمن در کلیسا و عدم نجات در خارج از کلیسا به بحث از سلسله، برخلاف تصوّف اسلامی، کمتر اشاره شده است. با این همه در نظرات افرادی مثل سیمون متاله جدید آمده است: «عرفان حقیقی در خارج از سنت عرفانی ناممکن است. در هر عصر عرفا میراثشان را مثل زنجیره طلایی بدون شکستگی به نسل‌های بعد منتقل می‌کنند و هر قدیسی در حقیقت یک حلقه منفکی است و به بعدی با ایمان و محبت و عشق می‌پیوندد.^۴ نمونه آشکار این سنت را در قرن متأخر می‌توان در زندگی عرفای روسی دید.

1- Ibid.

2- Gregory of Sinai, «The Teacher», Not of This World, J.S.Cutsinger(ed.), P.104, 105.

3- CF.Fanning Steven, op.cit., pp.46, 57.

4- Alfeyer H. op.cit., pp. 141, 142, 274, 275.

سیمون معروف به متأله جدید^۱ می‌گوید که یک راهب باید در هر شرایطی اعتماد به پدر معنوی را حفظ کند، حتی اگر ببیند که او به فساد و تباهی افتاده است. نباید او را مورد بیحرمتی قرار دهد، چون این امر موجب گمراهی و تضرر وی خواهد بود. اطاعت از پدر معنوی باید به صورت مطلق حتی تا پای مرگ باشد.^۲

(۲) وقتی که مرید تسلیم پدر معنوی شد، به نظر سیمون متأله جدید باید خود را از هر چیزی جدا کند و بدون دستورات پیر هیچ کاری را انجام ندهد. سالک باید تمام امور خود را در تمام شبانه روز چه به صورت انفرادی در حجره و چه به صورت جمعی، حتی برنامه غذایی، از پیر دستور بگیرد.

(۳) علاوه بر اینکه مبتدی باید همه امور را بر اساس فرمان پدر انجام دهد، همچنین نباید از او چیزی را بخواهد چه کوچک و چه بزرگ، مگر تنها هنگامی که او با پیشقدمی خود از مبتدی بخواهد که چیزی را بگیرد یا بدهد. حتی برای یک قطره آب نباید گدایی و مطالبه کند، اگر چه از تشنگی در هلاکت باشد تا این که پدر معنوی اجازه نوشیدن بدهد.^۳

(۴) شاگرد، که با انتخاب و آگاهانه، پدر معنوی خود را انتخاب می‌کند، نباید استاد خود را عوض کند و از یک پدر معنوی به دیگری منتقل شود.^۴

(۵) سیمون متأله جدید می‌گوید انسانی که ایمان عمیقی به پدرش دارد، هنگامی که او را می‌بیند فکر می‌کند که خود مسیح را می‌بیند؛ در حضور و یا با پیروی از او، کاملاً اعتقاد دارد که با مسیح است و مسیح را پیروی می‌کند.^۵

(۶) از این روی از نظر وی و استادش، مرید عبارات و کلام معلم معنوی را کلام خدا بداند و با جان، کلام وی را پذیرفته و تسلیم شود گویی که از «دهان خدا» می‌شنود. سیمون خواست و اراده پدر معنوی را با اراده خدا یکی می‌گیرد.^۶

1- St Simeon the New Theologian.

2 - Alfeyer Hilarion, S Symeon the New Theolgian and Orthadx Tradition, p.108.

3- Simeon The New Theologin, The Philokalia..., p.101.

4- Alfeyer Hilarion, op.cit, p.108.

5- Simeon The New Theologin, The Philokalia..., p.101.

6- Alfeyer Hilarion, op.cit., p.108.

نکته مهم این که خواندن کتابها جانشینی برای تماس مستقیم با معلم زنده نیست؛ چرا که شاگرد، علاوه بر اعمالش، باید از همه افکارش پدر معنوی را آگاه سازد تا استاد خواطر بد را بدو نشان دهد.^۱

آباء نیز باید دارای ویژگی بصیرت، مهربانی و تواضع باشند. نباید دنبال برتری باشند. حتی آنها در وهله اول از پذیرش نقش آبا خودداری و شاگرد را با امتحانهای مشکل مواجه می‌کردند. آنها اشخاص الهی و به اشراق رسیده و دارای کرامات بودند. یکی از کرامات آنها توانایی در خواندن قلبها بود. آباء الهام مستقیم از روح القدس داشتند. بدین خاطر برخی از آنها عنوان نبی را داشتند.^۲

پدر معنوی در مکتب هسوخیا

با توجه به گزارش بالا اکنون بهتر می‌توان به پیر و پدر معنوی در هسوخیا، میراث خوار آباء بادیه نشین پرداخت که با پیر و شیخ در نزد صوفیان اشتراک زیادی دارند. از نظر قدیس نیکوفروس معروف به مجرد، بزرگترین نتایج از طریق تعلیم کسب نمی‌شود. چیزی که کمیاب است قانون و شریعت نیست. بنابراین جستجوی کسی که خودش خطاکار نیست، ضروری است تا اعمال فرد را زیر نظر بگیرد و در هنگام مراقبه، معایب، افراط و تفریط و القائنات شیطانی را تذکر دهد.^۳ قدیس گریکوری سینیایی نیز کسب فضایل را به تنهایی بدون تسلیم به معلم مجرب و با فضیلت غیرممکن می‌داند و مدعی چنین دریافتی را گستاخ و دیوانه در نظر می‌گیرد تا پرهیزکار.^۴

رابطه مرید با پدر معنوی

(۱) اصل مهم در آداب مرید و مرادی، تسلیم محض مرید بر پدر معنوی است. شاگرد تنها از این طریق می‌تواند به هدف نهایی، یعنی اتحاد با خدا برسد. تئودور استودیایی^۵ پیر و مراد

1- Metron Thomas, *Contemplation in a World of Action*, pp. 269, 293.

2- Cf. Corcoran D., art. cit, pp.448, 450.

3- Nicephorus of The Solitary, *The Philkalia...*, p.32.

4- Gregy of Sinai, *The Philokalia...* , pp. 93, 94.

5- Theodore The Studite.

پدر معنوی در آباء بادیه نشین

در سنت رهبانی معلم معنوی با واژه آرامی ابا^۱ یا اما^۲ خطاب می‌شد. تعالیم آنها در ابتدا مثل دیگر سنن به صورت شفاهی و سینه به سینه منتقل می‌شد و کتاب‌های نوشته شده در مورد سخنان آباء مثل «بیانات آباء»^۳ با این که حکمت غنی از رهبران و پیروان را در اختیار ما می‌گذارد اما کمتر در مورد شیوه‌های هدایت معنوی صحبت شده است.^۴

بنابراین مرشد و پدر معنوی به معنی امروزی را ما تا حدودی در آباء بادیه‌نشین می‌بینیم که در بیابان‌ها به ریاضت و مراقبه می‌پرداختند. آنها دیگران را جهت ترقی در زندگی معنوی و رسیدن به بالاترین سطح کمال عرفانی و معنوی یعنی آزادی روح و رسیدن به اتحاد با خدا دستگیری می‌کردند.

ابا در وهله نخست با تجربه طولانی در بادیه‌نشینی و تجرد و ویژگی الهی، اوهام مبتدیان و ناقصان را رفع می‌کرد. اما در نقش آنها نباید اغراق کرد. منبع حیات معنوی روح القدس است. تخم و بذر زندگی معنوی در تعمید کاشته می‌شود و در حقیقت آباء، آنها را تحت مراقبت و پرورش قرار می‌دادند.

آنها زندگی و کار راهبان را به بهترین شیوه برای پیشرفت معنوی تنظیم می‌کردند. ابا سؤالات راهبان را براساس نیازها و استعدادشان پاسخ می‌داد و گاهی برای یک سؤال از طرف دو نفر متفاوت، دو پاسخ متفاوت داده می‌شد. ارتباط بین شاگرد و استاد بیشتر به شکل پرسش و پاسخ بود.

توصیه پیران به مبتدیان زندگی در حجره، سکوت، خودانکاری، بی تفاوتی به داوری و ملامت دیگران و زندگی در حضور داوری الهی، نبرد با شیطان، بی تفاوتی به شأن اجتماعی، دوری از اراده خود و تسلیم به معلم و جانشینی کامل اراده خداوند بر اراده خود بود. بدون عمل به این توصیه‌ها، سکوت و تصفیه قلبی، هدف اصلی آباء بادیه نشین، ممکن نبود.

-
- 1- Abba.
 - 2- Amma.
 - 3- Apophthegmata Patrum.
 - 4- Ibid, pp.445, 446.

بنابراین به خاطر گناهکاری و سکونت در یک جهان هیبوطی، قلب بشری عمیقاً دو سویه، میدان نبرد بین نیروهای خوب و بد است (متی ۱۱:۱۹ و ۸:۲۷). نکته قابل اشاره این که خداوند در عمق قلب هر انسانی چه تعمید یافته یا نیافته حضور دارد چون همه بر صورت الهی خلق شدند.^۱

در مسیحیت شرقی مقصود از سفر، سفر از طریق فضای باطنی قلب است که انسان در آن خارج از عالم زمانمند و مکانمند رو به سرمدیت دارد و با تطهیر آن با ذکر و دعا می‌تواند به شهود الهی و مرحله خداگونگی (مقصد عرفان ارتدکس) برسد.^۲

پدر معنوی

هدایت معنوی به مفهوم امروزی، عملی خودآگاهانه و متشکل، همچون ذن و تصوّف، در مسیحیت اولیه نبود. اما هدایت و مراقبت ارواح در مفهوم عامش به طور قطع طرح اصلی غالب ادبیات، مواعظ، نامه‌ها و رسالات اخلاقی آباء اولیه کلیسا مثل امبروزه^۳، آگوستین^۴، آنسلم^۵، کلمنت اسکندرانی و... بود. سنت مسیحی بارها تأکید کرده است که مسیح یا روح القدس راهنمای حقیقی ارواح است اما مفهوم معلم معنوی جهت انتقال تعالیم از شخصی به شخصی بسیار به ندرت در مسیحیت دیده می‌شود.^۶

هر چند به طور پراکنده برخی از آباء اولیه بر ضرورت داشتن یک راهنمای معنوی تأکید داشتند، اما تا قرن دوازدهم میلادی شواهد ادبی کمی درباره پیر و پدر معنوی وجود داشته است. در حالی که در زندگی رهبانی نقش خاصی به رهبر و استاد داده شده است. در قرن دوازدهم است که راهنمای معنوی در شرق مسیحی عمومی و برجسته شد.

1- Ibid, pp.4, 10.

2- Henry Gray, «St. Seraphim of Sarov...», Paths to The Heart, J.S.Cutsinger (ed), p.24.

3- Ambrose.

4- Augustine.

5- Anselm.

6- Corcoran Donald, «Spirituality Guidance», Christian Spirituality, Bernard McGinn...

(ed), p.444.

چهار ویژگی اصلی هسوخیا

- ۱) سعی در رسیدن به سکوت و آرامش کامل؛ در این مکتب سکوت یک حضور است که در مرکز آن خداست. سکوت حالتی از آرامش باطنی و ذهنی با ذکر پاک و تطهیر قلب به دست می‌آید. آن نه سکوت بلکه گوش سپردن و گشادگی به سوی خداست.^۱
- ۲) تکرار ذکر عیسی؛ ذکر وسیله‌ای جهت ورود به قلب محل سکوت و محل مواجهه خدا و انسان است.
- ۳) تمرکز ذهن و دوری از تششت‌ها و تشویش‌ها با کنترل تنفس و طرز نشستن خاص و خیره شدن به ناف محل قلب و... .
- ۴) دیدن نور الهی و تبدل وجود و رسیدن به خداگونگی.^۲

قلب در ارتدکس شرقی

از موضوعات محوری در تعالیم عرفانی مسیحیت شرقی «قلب» است. قلب مرکز ساحت وجودی انسان، ریشه همه استعدادها و توانایی‌های عملی، عقلی و ارادی است. کل زندگی معنوی بر آن مبتنی و متمرکز است.^۳ قلب، خود حقیقی و محل دو صورت الهی است. در آنجا بین عقل و قلب دوگانگی نیست.^۴ این بخش قلب فقط به خداوند اختصاص دارد. لذا در مسیحیت قلب دارای سطوح و لایه‌های مختلف است. عمیق‌ترین بخش قلب به وهم و فریب و گناه آلوده نمی‌شود و سطح ظاهری آن نبرد بین نیروهای خیر و شر است. توماس مرتن^۵ عمیق‌ترین بخش قلب را به «مقام با کرگی»^۶ تشبیه می‌کند که در آن آلودگی راه ندارد.^۷

1- Rossi Vincent. art, cit, p.70.

2- CF.A Monk of The Estern Church, Orthodox Spirituality, pp.19, 22, and Bowker John (ed), The Oxford Di. of World, p.426.

3- Lossky Vladimi, The Mystical Theology of..., pp.200, 201.

4- Ware Kallistos, «Way of Prayer and Contemplation», Estern Christian Spirituality, Bernard McGinn (ed). pp.400, 401.

5- Thomas Merton.

6- Point of Virgion.

7- Ware Kallistos, «How Dowe Enter The Heart», Paths to The Heart, J.S Cutsinger (ed), p.4.

سوگواری و تکی دائمی به عنوان نشانه فیض و توبه حقیقی برای گناه، روزه، تحجد، تواضع، تسلیم در مقابل اراده الهی و پیر، تصفیه قلب، مجرد و جدایی از خانواده و... بود. این آباء دارای معجزات و کرامات نیز بودند.^۱

دنباله رو آباء بادیه نشین در کلیسای بیزانس و زاهدان هسوخیا هستند. هسوخیا از کلمه یونانی *hésuchia* به معنی سکوت و آرامش و گاهی خاموشی است. مکتب هسوخیا، سنت معنوی کاملی است که در کتاب فیوکالیا طرح می شود. فیوکالیا از فیلو^۲ به معنی دوست داشتن و کالیا^۳ به معنی زیبایی یعنی دوستدار زیبایی تشکیل شده است. آن مجموعه ای از متون، رسالات، سنت و دستورات آباء و بزرگان کلیسای ارتدکس شرقی از قرن چهارم تا پانزدهم است که بیشتر در صومعه های کوه مقدس معروف آتوس^۴ به زهد و ریاضت می پرداختند. فیلوکالیا اولین بار در شکل کنونی اش در قرن هیجدهم توسط دو کشیش یونانی نیکدموس از کوه مقدس^۵ (۱۷۴۹-۱۸۰۹) و قدیس مکاریوس کورینتی^۶ (۱۸۰۵-۱۷۳۱) گردآوری شد.^۷ با انتقال مرکز ارتدکس از یونان به روسیه با فتح قسطنطنیه توسط مسلمانان، این مکتب نیز به روسیه انتقال یافت. فیلوکالیا نیز توسط پیسیوس ولیچکوفکسی^۸ (۱۷۹۲-۱۷۲۲) به روسی ترجمه یافت و باعث شهرت بیش از پیش این اثر و مکتب هسوخیا شد.^۹

1- CF. Smith MARGARET, op.cit, pp.14, 18.

2- Philo.

3- Kalia.

4- Athos.

5- Nikodimos the Hagiotite.

6- Makarios of Corinth.

7- Rossi Vincent, «Presence, Participation, Performance», Paths to The Heart, J.S.Cutsingerc (ed), pp.70, 72.

8- Paisius Velichkovsky.

9- Fanning S, op.cit, p.52.

آباء بادیه نشین^۱ و مکتب هسوخیا

عرفان کلیسای شرقی با کلنمت اسکندرانی^۲ و اریجن^۳ شروع می‌شود.^۴ این رأی کلمنت که مسیحیت بر دو سطح بنا شده - یکی باطنی و برتر، که مسیحیت عرفانی است و منوط به حصول معرفت خداوند و تنها به آبابی عنایت می‌شود که خود را از آلودگی‌ها پاک کرده‌اند و دیگری مسیحیت معمولی است که منوط به اقامه شریعت و سنت و انجام تعالیم اخلاقی دین است - به سلطه خود بر اندیشه صاحبان کلیسای مسیحی ادامه داد و با ظهور پدران و مادران روحانی بادیه نشین و اهل انزوا در سوریه، فلسطین، عربستان و به خصوص در مصر به اوج اعلائی تکوین خود در شروع قرن چهارم رسید. آنها با ترک خانه و خاندان به زندگی در انزوا و خلوت در بیابانها روی آورده و به جهاد با نفس اماره و چیرگی بر جسم و امور جسمانی می‌پرداختند.^۵

در ابتدا زندگی رهبانی به صورت انفرادی در بیابان بود؛ اما در حدود قرن چهارم، یک ویژگی جمعی پیدا کرد، و گروهی از راهبان بودند که هر کدام در حجره مجزایی و در الونک‌ها و بیغوله‌ها زیر یک سقف و تحت سرپرستی و ارشاد یک مافوق مشترک زندگی می‌کردند.^۶ نخستین و بزرگترین زاهد مسیحی در میان آنان قدیس آنتونی کبیر^۷ بود که بنیانگذار زندگی رهبانی شناخته می‌شود و اشخاص بزرگ دیگر مثل آتاناسیوس^۸ و جان لیکوپولسی^۹ و... بودند.

آباء بادیه‌نشین تحت تعالیم آنتونی کبیر و آتاناسیوس، با این که هدف اصلی‌شان تصفیه روح افراد بود، تعالیم اصلی آنها ذکر و تأمل همراه با کار دستی و خدمت به دیگران، سکوت،

1- The Desert Fathers.

2- Clement.

3- origen.

4- CF. Fanning Steven, Mystics of The Cristian Tradition, pp.22, 27.

5- Ibid, pp.27, 28.

6- Smit Margaret, The Ways of The Mystics, p.12.

7- St Anttony The Great.

8- Athanasius.

9- John of lycopolis.

اصطلاحات تخصصی مشترک مثل قلب، ذکر و ذکر قلبی، پیر یا پدر معنوی و... بودند. با وجود تماس‌های تاریخی و تشابه شکلی بین آنها، محدودیت مفروضات تاریخی موجود، اینکه چه هنگام و کجا این تماس صورت گرفته؛ یا آیا تصوّف بر هسوخیا تأثیر گذاشته یا بالعکس؟ یا تأثیر متقابل بوده است، به ما اجازه نمی‌دهد که مسیحیت را پدر و تصوّف اسلامی را فرزند یا بالعکس بدانیم. البته با وجود شباهت‌ها، دارای تفاوت‌های اساسی نیز بودند که در پایان این مقال بررسی و اشاره خواهد شد. این مقاله در سه بخش: بخش اول در رابطه با مقدمه‌ای بر مسیحیت شرقی، آباء بادیه نشین و هسوخیا، قلب، پدر معنوی و ذکر. بخش دوم در رابطه با اسلام و تصوّف اسلامی، قلب، پیر و ذکر. و بخش پایانی، مقایسه بین عرفان مسیحیت شرقی و تصوّف اسلامی سامان یافته است.

مسیحیت شرقی

تاریخ جدایی کلیسای شرقی از غربی مفصل و طولانی است. نکته‌ای که در این مقال جای اشاره دارد این است که مسیحیت کاتولیک رومی به ساختارهای حیات کلیسایی و آیین‌های مقدس پای‌پندتر است، اما مسیحیت ارتدکس در دل مشغولی‌های عبادی‌اش، عرفانی است و بیشتر با مضامین باطنی و معنوی سر و کار دارد و این امر به اوضاع و احوال جغرافیایی و سیاسی بسیار متفاوت آنها ارتباط داشت که در نهایت به شکل دو تعبیر کاملاً متفاوت از مسیحیت مطرح شدند.^۱

در نتیجه تعالیم مذهب ارتدکس کاملاً با عرفان آمیخته و کمتر دارای نظام فقهی است. در حقیقت نظام دینی آنها نظامی عرفانی است ولی عرفانش، عرفانی کاملاً زاهدانه و عملی است و بیشتر تعالیم آن مربوط به راه و شیوه‌های سلوک زائر و سالک است. نمونه کامل آن را در فیلوکالیا^۲، سنت معنوی و عرفانی ارتدکس در چندین مجلد شاهد هستیم، که به تمامی تعالیمی که در رابطه با ذکر، دعا، سکوت و تسلیم سالک در طی طریق و مراقبه است، می‌پردازد.

۱- ر.ک ویور مری جو، درآمدی بر مسیحیت، صص ۱۴۶-۱۲۱.

پیشگفتار

عرفان تنها زبانِ گفتمانِ بین ادیان است؛ چرا که ادیان تنها دارای نظام‌های اعتقادی و رفتارهای ظاهریِ صرف نیستند، بلکه هر کدام دارای بعد دیگری هستند، که قلب آن محسوب می‌شود. در این قلبِ روحانی است که معنای عمیق‌تر این باورها و اعمال روشن شده است. در آنجاست که مؤمنان هر دینی قادر به شناخت وجه اشتراک باطنی دین خود با ادیان دیگر در آن سوی سطحِ ظاهریِ متناقض هستند. علت به ثمر نشتن بیشتر گفتگوهای بین‌الادیانی عدم استفاده از زبان مشترک، یعنی عرفان، در گفتگوها و استفاده از زبان خاص هر دین یعنی اعتقادات و شرایع ظاهری است.

نیاز به گفتگوی بین‌الادیانی بیشتر از همه بین ادیان یهودیت، مسیحیت و اسلام به خاطر خاستگاه مشترکشان احساس می‌شود. علی‌رغم تاریخ طولانی برخورد مسیحیان و مسلمانان و تناقض ظاهری محکم (تثلیت و توحید) بین آنها شخص درمی‌یابد که سنن عرفانی‌شان، به خصوص در مسیحیت شرقی و تصوف در طی قرون بسیار، از شیوه‌ها و اهداف روحانی مشترک بسیاری برخوردار بودند و حتی در برخی موارد استثنایی پیران و شیخان صوفی و هم‌تایان مسیحی شان حتی مریدانی را از سنت یگدیگر پذیرفته‌اند.¹

تشابه تصوف اسلامی با مکتب هسوخیا² مکتب عرفانی ارتدکس شرقی، بسیار قابل توجه است. هر دو در آغاز نهضتی روحانی و معنوی بودند که به دنبال شیوه‌های خاصی جهت نائلیت به تجربه عرفانی رشد پیدا کردند؛ هر دو متعلق به شرق و تقریباً هم‌زمان و دارای

1- Cutsinger Y.S, Paths to the Heart, p.vii.

2- Hesychasm.

«بررسی مقایسه‌ای مسیحیت شرقی و تصوّف اسلامی (قلب، پیر و ذکر)»

سیدناذر محمدزاده

عضو هیئت علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد زنجان

چکیده مقاله:

این مقاله به دنبال نشان دادن زبان مشترک گفتگو بین دو دین اسلام و مسیحیت (شرقی) است که در هسوخیا و تصوّف متبلور می‌شود. با وجود اشتراکات بسیار عرفانی دیگر به بررسی سه آموزه (قلب، پیر و ذکر) در هر دو پرداخته است. در هر دو، قلب مرکز ساحت وجودی جسمی و روحانی و محل صورت الهی و مقصد عرفا و پیر، هادی مرید به مقصد عرفان یعنی خدا در عمق قلب آدمی و بدون او شاگرد (مرید) گرفتار در تشتت‌های ذهنی و ظلمات شیطانی و ذکر، وسیله و راه ورود به قلب است.

کلید واژه‌ها:

مسیحیت، اسلام، تصوّف، هسوخیا، ارتدکس، عرفان، قلب، پیر، شیخ، پدر معنوی، معلم معنوی، ذکر، ذکر قلبی، ذکر عیسی، آباء بادیه نشین، فیلوکالیا، سکوت، مسیح، کرامات، ذکر زبانی، جلی و خفی، تسبیح، چشم دل، مرید و مراد.

هدف: باز کردن گفتگویی بین دو دین بزرگ اسلام و مسیحیت (شرقی).

مسأله: نقاط اشتراک و افتراق عرفان ارتدکس شرقی و تصوّف اسلامی.

پیشینه: به فارسی کاری در این زمینه صورت نگرفته است. دوسمپوزیوم با جنبه کلامی و سیاسی بیشتر بین ارتدکس و اسلام صورت گرفته که با این مقاله مرتبط نیستند. ولی همایشی در اکتبر ۲۰۰۱ در دانشگاه کارولینای جنوبی در باب ارتباط معنوی تصوّف و مسیحیت شرقی صورت گرفته که به صورت مجموعه مقالات در کتابی به نام «راه رهایی به سوی قلب، تصوّف، و مسیحیت شرقی» توسط جیمز کاتسینجر گردآوری شده است و در این مقاله نیز از آن کتاب استفاده شده است.